

رباعیات بیدل، سگوی پرتاب

آن مصطلحات مبتدل گنت کهن
اکسون بساید معانی ما فهمید



مرتضی امیری استفنده

احوال و آثار بیدل همچون کلاسی است پیچیده. این پیچیدگی هم لفظ است و هم معنوی. عرفانی که بیدل ترسیم می‌کند یا به بیانی دیگر «اشراق فلسفی» بیدل با مبانی و مفاهیم عرفان مولوی و عطار و دیگر عرفای شاعر به خلاف آنها که تصور می‌کنند، متفاوت است، تفاوتی ندارد، مبانی همان مبانی است. این قدر هست که بیدل با پیشنهاد نقد گونه خویش آن مبانی را طرح کرده است، مسأله صراحت در نقد این مبانی از دیگر مواردی است که پیشین عرفانی بیدل را منحصر به فرد نمایش می‌دهد. گروه زدن مبانی عرفان اسلامی با حکمت برهمنان نیز از دیگر نمونه‌هایی است که عرفان بیدل را و عرفانی تازه نشان می‌دهد. همچنین است پیشین فلسفی بیدل در شعر، بی‌انصافی است اگر قبول یابد تازگیهای عرفان و اندیشه بیدل را ندیده بگیریم، ولی انصاف هم نیست که بیدل را تافته‌ای جدا بافته تصور کنیم. عرفان بیدل خنثی - زنده و کاریزده است. عرفان مولوی هم عطار هم!

اما عرفان بیدل با توجه به صراحت در «تالیست» از جنبه کاربردی بیشتری برخوردار می‌گردد. نمونه‌اش حضور هر دو نوع حماسه عینی و ذهنی در شعر بیدل به صراحت تمام است.

این موارد و نمونه‌گاه بیدل را متناقض جلوه می‌دهد! و گاه لفاظا در صورتی که هرگز اینگونه نیست! اگر شناختی کامل و روشن از بیدل داشته باشیم درخواجم یافت که چگونه مبانی عرفان و اندیشه و ظهور کمالات انسانی و هنری در جای جای آثار بیدل جلوه‌گری می‌کند.

بدون دریافت صحیح و روشن اندیشه‌های بیدل و ارتباط آن با مبانی صرف عرفان و حکمت، از بیدل تصویری سالم در ذهن خواننده وجود نخواهد داشت!

فقط به لفظ و صور خیال در شعر بیدل پرداختن، دامن زدن به گمنامی اوست! همچنان که فقط به معنی و اندیشه بیدل متوجه بودن به نوعی او را در فراموشخانه ادبیات و اندیشه نگاه داشتن است. هر دو مورد منجر به ظهور یک بیدلیسم منفی است و خارج از اعتدال. اسوالم و آثار بیدل همچنان که گذشت بسیار متنوع و چشمگیر است. کلاسی است پیچیده! خواننده نمی‌داند برای آشنایی با او از کجا شروع کند؟ از کجا بیابانزه که بتواند تصویری منسجم از بیدل داشته باشد؟

اینگونه به نظر می‌رسد که سرزنشهایی از این کلافت پیچیده و پوشیده را در رباعیات بیدل می‌توان سراغ کرد. کلیات بیدل مفصلی است که مجمل آن را به گونه‌ای روشن می‌توان در رباعیات یافت. دکتر شفیعی معتقد است که برای آشنایی با بیدل بهتر است از رباعیات او شروع کرد چرا که در غالب این رباعیها برای مجذوب شدن در هنر بیدل درجه‌هایی وجود دارد.^(۱)

نظریات بیدل در خصوص وجود و عدم، کثرت و وحدت، نواضع و سرکشی آزادی و امیری هنر و ادب، تشبیه و تنزیه و تمام موجهایی که اقبال‌نوم اندیشه بیدل را منظم کرده است به طراوت و شرافتی در خور و بایسته و بسیار ظریف و موجز در رباعیات بیدل متجلی است. رباعیات بیدل «پیرنگی» است دقیق از یک طرح عمیق سرشار از شگفتی و ابعاز سرودن شعر در قالب رباعی برای بیدل از سر تغنن و تفریح نبوده است. و بیدل هرگز با این قالب شعری قالبی که گویا برای ثبت لحظات گذرای شاعر^(۲) بهترین قالب است گذرا و سطحی برخورد نکرده است. بسیاریند شاعران قصیده سرا و غزل‌سرای که در غزلها و قصیده‌هایشان مسائلی را مطرح کرده‌اند عمیق. و همین شاعران هنگامی که با قالب رباعی مواجه شده‌اند، از آنهمه جدیده و تهاجم دست کشیده‌اند و مطالب روزمره و طبق معمول گذرا را ثبت کرده‌اند طبق معمولهایی که «حالی» بیش نیست.

بیدل در رباعیانش به طرح مطالبی می‌پردازد که عمری با آن زیسته و آن را گویانده است. مطالبی که عمری است بشر آن را می‌کاود تا بزهد. بیدل به تنبیر خودش «بر رزمزله» لباس موزونی پوشانده است.^(۳) شاید برای آشنایی با حافظ و مولوی و دیگر زندگان عالم ادب و اندیشه مطالب رباعیات آنها را مگشا نباشد اما این مورد در باب بیدل جدی است.

بیدل اوج و فرودی سهمگین دارد. او در مرکز دو «بی‌نهایت» است. گاه به غایت آرام و سطحی است و گاه بی‌نهایت طوفانی و شطشی جانانه و دافعه‌های اندیشه و شعر بیدل چنان گسترده و عمیق است که بدون دریافت صحیح آنها به خواننده احساس دلمردگی و ملال دست می‌دهد.

گویا رباعیات بیدل پیش از زده‌ای است برای آماده‌شدن و پذیرفتن یک



بگذریم از اینکه اصولاً بیدل شاعری پرکار بوده است و تقریباً هر روز شعری می‌سروده است.

ریاحیات بیدل «سکوی پرتاب» است.

تقریباً تمام نظریات بیدل در ریاحیات او متجلی است. آمادگی وسیعی که ریاحیات بیدل به آدمی می‌دهد تا در پناه آن بتوانی دیگر آثارش را هضم کنی سخت شکوهمند است. این مورد در دیگر آثار بیدل نیست. اگر هست بسیار دشوار یاب است.

شاید که بیدل قالب ریاحی را به جهت ایجاد همین آمادگی در خوانندگان شعرش انتخاب کرده باشد؟^۱

این مورد اگر هم منطقی نباشد از آن مورد که بیدل به جهت پرداختن به تمرین ریاضت به قالب موجز ریاحی پناه برده است کمابیش روشن‌تر و واقعی‌تر به نظر می‌رسد. آنهم با آنهمه وسواس و دقت که بیدل در حفظ آثار خویش داشته است. چنانکه کلیات خویش را قبل از مرگ یا جواهرات و در سنگهای قیمتی وزن کرده، صدقه داد و به درگاه خداوند التماس نمود تا آنها را محافظه کند.^۲

اندیشه‌های فلسفی و فهم عرفانی بیدل به ظرافت تمام در ریاحیات خلاصه شده است! ریاحیات بیدل چه به لحاظ فرم چه به لحاظ محتوی در شمار زیباترین ریاحیات زبان شعر فارسی است.

پارهای از ریاحیات چنان جذاب و بدیع و تازه است که گمان می‌کنی از «ریاحیات امروز» است مصراعهای پایانی ریاحیات بیدل از تناسب و جان‌نبره‌های خاصی برخوردار است. به این مصراعها و بیتها توجه کنید.

□ دکتر عبدالغنی معتقد است ریاحی قالب شعر، مورد پسند، متصرفین است، چرا که «تمرینات ریاضت» و انضباط اخلاقی وقت و حال آنها را به خود معطوف می‌داشته است.^۳

□ این مورد کمابیش می‌تواند در مورد ابن سینا و خیام صادق باشد ولی در خصوص بیدل چندان صحیح نیست. نه تنها بیدل که مولوی و عطار هم ولی باز بیدل بیشتر از آنها.

□ چرا که اصلاً بیدل یک شاعر عارف است نه یک عارف شاعر، و بهتر از این سخن اینکه او شاعر شاعر و عارف عارف است این مطلب

□ که ریاحی قالبی است مورد پسند سولیان درشت به نظر می‌رسد اما نه به آن دلیل که به جهت پرداختن با ریاضت‌های سلوکی نیاز به قالبی موجز چون ریاحی داشته‌اند! اگر چنین بود می‌توانستند به روش

□ موجزتری متصل شوند مثل «فرده» و از آنهم موجزتر «یک مصراع» یا از آنهم موجزتر «خاموشی».

□ از این گذشته ریاحی یک قالب موجز نیست «تکنیک» ریاحی در بسیاری موارد بسیار دشوارتر از دیگر قالبهای فراج شعر فارسی فرا

□ چنگ می‌آید!

□ این که اکثر ریاحیات بیدل به لحاظ دارا بودن تناسب و فرم موفق یک ریاحی، یک دست و قوسی است و گاه عمیقاً ابتکاری خود نشاندهنده این موضوع است که بیدل فقط به علت صرفه‌جویی در وقت

□ و اوقات، آنهم به نفع تمرینهای سلوکی به چنین قالبی پناه نیاورده است!

- آینه آکنتاب روشن کردیم
- پیل باشی و شمشای گذشته کن
- تا انسان گل نکرد خود را نشناخت
- آگه نشد از شکوه دریای خویش
- و حال به این ایات که بیت پاپان چند ریاحی اوست، دقت کنید:
- نادیدنی روض جهان بسیار است
- این خواب به چشم کور می‌یابد دید!
- ایمن نیم از هجوم موهای سپید
- این پنبه مرا به سوختن خواهد داد
- موی پیری فتنه‌ها روشن کرد
- با این همه شع ا راه من تاریک است
- و این ریاحی که یک کلمه قافیه است و مابقی ردیف.
- تن می‌داتم لیک نمی‌داتم چیست
- فن می‌داتم لیک نمی‌داتم چیست

اسرار تن و حقیقت عالم فن
من می دانم لیک نمی دانم چیست

□

از این دست رباعی پیش از این از فیض کاشانی و جمالی مرادوی
زیانزده بوده است، اما از بیدل دهلوی گویا تا کنون در جایی نقل نشده
است.^{۱۹}
با ایجاد ارتباطی روشن با رباعیات بیدل، در فهم دیگر آثار او اگر
هم ملالتی باشد، آنچنان ملالتی نیست که بیدل را از خاطر براند.
طراوت و شادابی رباعیات بیدل فهم مفاهیم والاّی اندیشه بیدل را
آسانتر می کند.

تضاد و تناقض که در کلام و مرام بیدل وجود دارد، تضادی که هرگز
تضاد نیست و در نوع خود شیوه فائق آمدن بر تضادهاست و واقع گزایی
است و پلی است برای رسیدن به اعتدال! همه و همه به روشنی هر چه
تنامتر در رباعیات بیدل جلوه گری می کند.

تلاشگر فرزانه دکتر عبدالغنی در کتاب ارزشمند اسرار و آثار بیدل
درست گفته است آنجا که گفته است: «... اگر از میان مجموعه عظیم
رباعیات بیدل با در نظر گرفتن موضوعات مختلفی که در آنها بحث
گردیده، انتخاب مناسبی به عمل آید و یک کتاب زیبا ساخته شود،
التری گزینها و بی مانند به جهان ادب تقدیم خواهد شد»^{۲۰} و در نظر
گرفتن موضوعات مختلفه موردی است که در این گزینش مورد نظر
ماست.

این مورد، نکته بسیار شریف و خردمندانه است. همه آنچه که در
رساله عرفان و محیط اعظم آمده است را در رباعیات آن هم معتدل تر و
شاعرانه تر می توانید بیابید.

بد نیست برای اثبات این موضوع اگر چه قصد اثبات هیچ
موضوعی در بین نیست! نمونه های ذکر شده، به این رباعی دقت کنید:
با حرف میالای زبان خود را در دست سخن مده عنان خود را
از موج توان شنید اسرار محیط در کام اگر کشد زبان خود را^{۲۱}
در کلیات بیدل با احترام بیدل به خموشی و تأمل روبرویم.
خموشی و تأمل و پرهیز از «غبار گفتگو» و «فصیح در خویش دزدیدن»
از جمله پیام های والاّی عرفان است که در اندیشه بیدل با استفاده از فرم
و تکنیکی منحصر به فرد و با استفاده از تصویرهایی به غایت هنری
ترسیم شده است. همین پیام را در نثر شکوهمند بیدل اینگونه می یابید:
«... غنچه ها در فصل خاموشی بهار خیالند و هنگام لب کشودن
بریشانی تمثال، موج تا غرورش دارد، از بحر جداس، چون زبان به
کام دزدید عین دریا...»^{۲۲}
و در مثنوی حیرت برانگیز «طلسم حیرت» اینچنین:

زبان تا می گشائی موج پیداست اگر خاموش باشی جمله دریاست
خموشی در گریبان بحر ریز است زبان آرای اینجا موج خیز است
سخن غیر از دویس سازی ندارد خموشی جز خودتواری ندارد^{۲۳}
مثنوی را زانک محیط اعظم این پیام را اینگونه بیان داشته
است:

در این بحر پرکسوت ما و تو

زیاسنا هست چون موج در گفتگو

زهر موج پیداست شور دگر

ولی جمله از شور خود بی غیر

به وقت خموشی نسامبد عیان

که در کام دریاست چندین زبان^{۲۴}

و این بیت از یک غزل بیدل که دقیقاً بیانگر همین مطلب است:

قطره ها از ضبط موج آینه دار گوهرند

تا شود روشن که سعی خامشی بیهوده نیست^{۲۵}

□ □

«وسعت تنهایی» از امهات میانی و مسائل عشق و عرفان است.
بیدل به عنوان یکی از بزرگترین روشن ضمیران عرصه فهم و عرفان از
این سترگ دستمایه سیر و سلوک غافل نبوده است، در رباعیات
می گوید:

بیدل اسرار کبریا می دریاست

رسم به حقیقت آشنایی دریاست

غافل ز حقی به علت صحبت خلق

مکدم تنها شود و خدای دریاست^{۲۶}

این مورد در رساله نکات چنین انعکاسی یافته است:

«... به حسب وقوع اتفاق، موهبی که سر از مخالفت استعمال سوره
پنجیده صدر آرای دستگاه گوهرش مسلم گردید، و قطره ای که قدر
تنهایی نشناخت، اجزای جمعیت خود پایمال هجوم موجها ساخت.»^{۲۷}

□ □

مطلب نزدیکی حتی به آدمی با تمام دوریها یکی از آشکارترین
مواردی است که عرفان همواره از آن بهره داشته است.

این که حجابی در راه نیست مگر خود آدمی! و به قول آن بزرگ، از
خود یک قدم بر خاستن و رسیدن و هزاران هزار مضمون دیگر در این
باب بجز خوانندگه مشتاق پوشیده نیست.

بیدل در تبیین این پیام رباعی جلیلی دارد:

تا کی پرسی مقام دلدار کجاست

وان شاهد ناموده رخسار کجاست

مرگان تو گر حجاب پیش نشود

در خانه آفتاب دیوار کجاست^{۲۸}

این موضوع، در رساله نکات و درستی از بندهای مخمسی

بگذشت چنین با تنوع، تکرار شده است.

عالم ز حقیقت نمایان کردست هزار پرده سامان

ای غافل کارگاه امکان در خانه آفتاب نمایان

پاران مزه بسته اند! در نیست^{۲۹}

بیدل در رباعیات دیگر و همچنین غزلیات به این دوری و نزدیکی

اشارات شریفی دارد، در رباعیات می گوید:

... چون پرتو غورشید که بیش بر خاک

دوریم از او بسکه به ما نزدیک است^{۳۰}

و در غزلیات هم :

پسرتو خوردشید جز بر خاک نتوان یافتن

یک زمین و آسمان از اصل خود دوریم ما^{۲۲}

□ □ □

مورد تهناس را بیش از این بحث کردم. اما «عزلت» نیز از دیگر شگردهای مهم سلوکی است. بیدل علاوه بر توصیه‌هایی در باب خلوت گزیدن و چون زبان خلوتی یافتن تا صید معنی‌ها کردن رباعی بسیار معتنمی در باب نقد خلوت گزینی و عزلت دارد. این از شگردهای خاص اندیشه بیدل است که همواره مهمترین مبانی اندیشه و عرفان را نقد کرده است. این «نقدها علاوه بر این سخن کردن مقصود نماند. و بدعلا کردن «نیرنگ‌های معنی» و جدا کردن امور متشابه از هم نشان دهنده نوعی پیش «رتالیستی» از بیدل است. بیدل به راستی یک عارف ناقد است.

به جرأت می‌توان گفت که هیچ عارفی به اندازه بیدل تا این درجه به نقد مبانی فهم و عرفان اصرار نداشته است. در این رباعی نیز به نقد عزلت خیز برداشته است تا عزلت را از خمولی فوق گذارد.
گسر عسافیت راهبر اصلاح است

تدبیر در این مرحله‌ات مصباح است
پس قاعده سلوک عزلت مگزین
ساحل خطر کشتی بی ملاح است^{۲۳}

همین مبانی در رساله نکات چنین مطرح می‌شود:
در عالم کثرت آثار به ساز انزوا پرداختن سرمایه فرصت تحقیق در باطن است. اگر چراغ پیش قابلیت نوری دارد جز در انجمن مفروز تا به افسون خیال از تجلی کماهی چشم نبوشی و در حضور آبه کرشمه جمال به کسب حرمان نکوشی^{۲۴}
این نکته نیز گوشه چشمی به این مطلب است:

مقصود از سرگریزان به فکر تحقیق خود افتادن است. نه از سر گرائی‌های بی حسی دردرس زانو دادن و مدهای تأمل به گنجه معنی وارسیدن است. نه غبار مزگان بر فرق پیش پاشیدن^{۲۵}

در جای دیگر با طنزی بیدلانه مرآضان عزلت گزین خلوت پرستی را که مرعشان چیدن دکان شیخی است و دوری تو عالمیت و تلاش نقد می‌کند. در باب ریاضت کشش میرزا قلندر مطرح می‌کند که او :

با این همه مشق خودشناسی ساعتی چون موج از تزد نمی‌آسود و به آیین آفتاب سواری جهانتراشش دائمی بود. به خلاف مرآضان این عصر که اکثر چون زنان تازه زاییده همت به خلوت پرستی می‌گمارند و پرورش نتیجه آمال، چله تزویر در خانه بر می‌آرند.^{۲۶}

در همین راستا، آن هنگام که وحدت و کثرت را نقد می‌کند و نیرنگ‌های احتمالی آنها را گوشزد می‌نماید، در یک رباعی با جرأتی معنوی می‌گوید:

وحدت هر چند خلوت اسراری است

چسون وانگرنده عالم بیکاری است

من واله کسرتم که دلدار مرا

با من سوادی کوچه و بازاری است^{۲۷}

این همان مطلب است که :

در عالم کثرت آثار به ساز انزوا پرداختن سرمایه فرصت تحقیق در باطن است. فقط با مرآضان. این عسافی این مطالب و سوره نیرنگهای معنوی این مبانی می‌توان دریافت که بیدل متناقض سخن نگفته است، اگر می‌گوید من واله کسرتم و هم می‌گوید:

بیدل شو و کیفیت وحدت درباب

چون آینه رفت شخص و تمثال یکی است
اهدای من تقاضا و نوع است پیش عرفان راهش است. که به سیمای بیدل طریقی تازه و نو می‌بخشد. این مطلب را در جای دیگر مفصل بحث کرده‌ایم که خواهد آمد.

□ □

نقد وحدت و کثرت چنانکه گذشت در حقیقت ترسیم و طراحی سیمایی روشن از «تخیل» و «شهود» است. بیدل آن هنگام که کثرت را می‌ستاید در حقیقت می‌خواهد ارزش شهود را نمایش دهد و هشدار دهد که مبادا فریب تخیل و «قرب» موهوم در ما کارگر افتد. این «تخیل» و «شهود» یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم کاربردی عرفان بیدل است. او در یک رباعی می‌گوید:

(بیدل گل نیست او که جویند او را)

بیا باغ و بهار و رنگ گویند او را
خود را درباب و پا به دامن درکش

بگذار «خوری» چند که جویند او را^{۲۸}
این مطلب در مثنوی عرفان تکرار می‌شود:

او نه باغ و نه گل نه رنگ و نه بوست

هر قدر او کسی تصور اوست^{۲۹}
نکته مهم این است که «توهم» که ریشه در «تخیل» دارد از «اسرار» که عیاض شهود است، جدا گردد. توهم و تخیل یعنی در پی مطلوب معلوم رفتن و شهود یعنی مطلوب معلوم را دریافتن!

ما نمی‌توانیم به «ذات حق» دست یابیم، چرا که از دسترس ما به دور است و وسایلی شناسایی ما کارایی لازم را برای این دریافت ندارد. آن که می‌بندارد حق را به تمام دریافته است و همی پیش نیست! تخیلی پیش نیست!

پس در پی آن «ذات بی‌شانه» رفتن و مدعی شناسایی آن شدن «خیریت» است! اما شناخت خویش منطقی‌تر و ممکن‌تر از شناخت ذات حق است، اگر چه :

توان تا قعر دریاها رسیدن ولی نتوان به گنجه خود رسیدن
این یعنی شهود! و بهرین از تخیل، کثرت و وحدت از این چشم انداز نقد شده است. بیدل در یک رباعی می‌گوید:

افسون «تخیل» از «شهود» واداشت

گفتم «دویی» که از نظر «این» هم رفت
این مطلب عیناً در نکته‌ای از نکات بیدل تکرار می‌شود. آنجا که

تأمل و عزالت را به نقد می‌نشیند:

و در این تماشاکده به «افسون نخیل» خواب بر طبیعت نباید
گماشت و به فریب تخیل دامن «شهود» از چنگ فرصت نباید
گذاشت. ^{۳۰} بیدل در همین راستا و از همین دیدگاه هشدار می‌دهد که از
وهم در گذر و به صحبت و همراهی خویش بپرداز:

این زمان کت و چوب و امکانی است

فکتر «واجب» دلیل نادانی است

ظاهری بگذرد از غم باطن

نستوان یسافت واجب از مسکن

تا تسوی، جستجوی او نکنی

جز سوی جیب خویش رو نکنی

نغم «وحدت» دو گل نمی‌بیند

از حقیقت دوری نمی‌خندد ^{۳۱}

و در رباعیات نیز همین مطلب است که چنین بیان می‌شود.

تا چند خوری فریب «قرب سوهوم»

هم صحبت ما باش! ولایت این است

در اومامه صیحت ظریف و تخیل و «شهود» اندیشه بیدل اوج

می‌گیرد. چنان اوجی که هرگونه امکانی را از بشر خاکی برای درک و

شناسایی «اوه» باز می‌نشانند. این رباعی یعنی خلع سلاح انسان در

ادعای چنین درکی:

ای آن که بیان اسم ممعای تو نیست

یکتا گفتن دلیل یکتای تو نیست

آفوش توهمی است کو عرش و چه دل؟

آنجا که تویی جای تو هم جای تو نیست ^{۳۲}

و این رباعی هم:

جایی که خرد قابل گنجایی نیست

عرفان غیر از خیال سودایی نیست

ای غافل تحقیق! فضولی مغرور

یکتایی، عالم شناسی نیست ^{۳۳}

□

ابیات زیر از مثنوی عرفان انشعاب شده است. آیا در باب این

مطلب شگفت، گفتگر از این چگونه می‌توان سخن گفت:

از ادب بسال ده عسارت را

به حیا ختم کن اشعارت را

که به او هیچ کس ندارد راه

خواه هو سر تراش و خواه الله

تا کجا حرف کبریا گوئیم

سخت دوریم تا کجا گوئیم

اوی «اوه» نسا زنین عسرت خوشت

تا بدانجا که پیش خود هم اوست!

از من و تو به او دعا چه رسد

«اوه» هم «اوه» نیست تا به «ماه» چه رسد ^{۳۴}

این است راز پرهیز از «افسون نخیل» و رمز گریز به شهود! یعنی

سلفه اقبال «مسکن» سببباید خوشتر از خیال حوصله بحر یختن! در

غزلیات هم می‌گوید:

بیه نسوسری ندارد گل باغ کبرای

تعمیده‌ای به رنگی که بگویمت کجایی! ^{۳۵}

نکته جالب توجه این که با وجود این همه مبانی روشن عرفانی در

دیوان بیدل آن هم با زمان و بیانی به غایت منسجم و متناسب عجیب

است که اکثر مثنوی عرفانی در شرح مبانی عرفان نهی از این شواهد

است! شاید که این نیز به قول بیدل از «مدعای سخن» است! ^{۳۶}

□ □

□ □

شبهات‌های لفظی و معنوی نثر و نظم بیدل با رباعیاتش فراوان

است. به نمونه‌های زیر دقت کنید:

... از صحبت این کوران بر کوران باش تا از زحمت عسای بی تمیزی

برهی و از الفت این دود و غبار محافظت چشم لازم گیر تا گریه

بی‌دردی را آب ندهی.

و این بیت از یک رباعی.

رنج اصلاح جنگ کوران نبری تا چشم ترا سر عسای نرسد!

در رباعیات می‌گوید:

چون گوهر اگر به ضبط خود پرداز

در دریا هم مقیم ساحل باشی

و در نثر می‌فرماید:

آریاب ^{۳۷} در دل مقیم توهم ساحل بودن خاک بر سر دانش

کردن است.

این موارد نیز به نوعی همان مورد افسون «تخیل» و شهود است.

علاوه بر تشابه این مبانی شیفته در رساله نکات و چهار عنصر و

مثنویات و رباعیات بیدل موارد دیگری نیز یافت می‌گردد که رباعیات و

غزلیات بیدل را در یک پله ترازو قرار می‌دهد موارد مشابهی که

نمونه‌های زیر تنها حرفی است از آن هزاران:

رباعیات: آن رنگ حنا که رفت از دست کجاست؟

غزلیات: از دست ^{۳۸} به هم بودنی این رنگ حنا رفت.

رباعیات:

تسبیح قیامت ^{۳۹} که ز «هستی» پیداست

بسی اسداده فنا نسیمی آید راست

پیداست چه مسفدر قیامت دارد

دردی که به «مرگ» از او امان باید عرواح.

غزلیات:

خیال «زندگی» دردی است بیدل که غیر از «مرگ» درمانی ندارد

رباعیات:

باران به هوس گر همه الله شدنت

بیدل تو مشو جز آن که نتوانی شد

غزلیات:

مبادا همت از «تحصیل حاصل» منقلب گردد

مرد تا می توانی جز پس کاری که نتوانی

رباعیات:

اقبال فرورتنی بلند افتابچمن، آن سوی به فلک خاکی هست

غزلیات:

فلک در خاک می غلطید از شرم سرافروزی

اگر سوسه دید سراج از پا افتادن ما را

رباعیات:

آن سوی فلک مگر توان ایمن زیست

ورنه همه زیر سلف بی دیواریم

غزلیات:

زیر فلک از شمع و درویش سپرید

گرخانه همین است همه خانه خرابند

رباعیات:

بند سق و خلق تا نیابت یابی است

هشدار که هر کجا تو باشی او اوستا

غزلیات:

چو ممکن است رود داغ بندگی ز جبین؟

فلک زمین شود آدمی خدا نشود

رباعیات:

ای خائل مستحقا نسولی مفروش یکسایه عالم شناسایی نیست

غزلیات:

منشو محاسب غفلت به علم یکنایی

واحده شمرند اینجا حساب معبود است

رباعیات:

پشم شکست در ته بار دها یارب که دها دست زمن بردود

غزلیات:

خواهشم آخر به زیر بار منت پیر کرد

بیکرم خم شد ز بس بار دها برداشتم

رباعیات:

نقش قدم از من دو قدم بیش گذشت

غزلیات: گر یک قدم از خود گذرم از همه پشم

گمان می رود همین مقدار و مایه، برای توجیه حضور و تشابه

مبانی اندیشه و عرفان در کلیات بیدل و ارتباط آن با رباعیات کتانی

باشد. اگر دیگر بار کلیات بیدل به جهت مقایسه مفاهیم آن با رباعیات

مورد تجدید دقت قرار گیرد، به نفاهمی دست می یابید اعجاب برانگیز:

چنان کلام این که رباعیات بیدل سرشار است از نقد و طرح

جانمایه های فرهنگ و فهم و عرفان و هنر جانمایه های که در دیگر آثار

بیدل به گونه ای شگرف گسترش می یابد.

در نهایت تأسف رباعیات بیدل مظلوم واقع شده است و اصولاً

تلاش هایی که در جهت شناسایی و شناساندن این عنصر عظیم

فرهنگی و عرفانی صورت پذیرفته، اغلب در حوزه فرم بوده است آن هم فرمی که به نوعی هم سطح با شعر امروز باشد نه فرمی که بیدل خود بارها در آن راسخ و رسته سخن گفته است. در حوزه مبانی عرفانی و فهم و فهماندن پیام های آسمانی و انسانی این سترگ مایه ادب و هنر یا تلاشی نیست یا هست و پرده دار نشانم نمی دهد!

آن شاعر گفت:

خوشا حالت خوب مرد سخن که مرگش به از زندگانی بود

اما گویا بیدل در دوره حیات پرومند و بارور خویش نیز با همه

شهرت به گشتا می زیسته است. آنجا که می گوید:

با این همه جلوه کسی ز ما آگه نیست

چون حق، در خلق، پر غریب افتادیم!

مشهد مقدس - ۱۳۲۷

۱- شمس کتانی، شاعر آینه ما - صفحه ۸۶

۲- آریه های ادبی - صفحه ۵۴

۳

۴- دکتر فرخوش - کتاب انسان میوه خا ۲۴ - صفحه ۴۷

۵- بی عنوان کلام شاعر دانند
۶- دکتر فرخوش - کتاب انسان میوه خا ۲۴ - صفحه ۴۷
۷- پیش نیست! نظریه خوبی برای نابودی وی کالی است، اما اگر کتانی، جهان کفر به عقل وی بود، باز هم وی از دنیای جهان فریب از است، زیرا جهان از این که انسان را نابود می کند، آگه نیست، اما انسان می فهمد که نابود می شود، پس بر وی آگاهی بر وجود.

۸- دانشکار شاعر - صفحه ۱۶۰، نقل از اسرار و آثار بیدل، تألیف دکتر جعفری، ترجمه مراد محمد احمد آصغری - صفحه ۱۳۵

۹- همان مأخذ، صفحه ۲۴۸

۱۰- اسرار و آثار بیدل، دکتر جعفری، صفحه ۲۴۸

۱۱- همان مأخذ، صفحه ۴۴۹

۱۲- همان مأخذ، صفحه ۱۷۸، بیت آخر

۱۳- همان مأخذ

۱۴- کلیات بیدل ج ۲ رباعیات صفحه ۱۶۵

۱۵- کلیات بیدل ج ۲ رساله نکات، صفحه ۷۴

۱۶- کلیات بیدل ج ۲ - شطری طبع حورث صفحه ۸۴

۱۷- کلیات بیدل ج ۲ صفحه ۱۰۲، برگرفته از محیط مطبوعه

۱۸- شمس کتانی، شاعر آینه ما، صفحه ۳۰۶

۱۹- کلیات بیدل ج ۲ رساله نکات، صفحه ۱۴۴

۲۰- شاعر آینه ما، صفحه ۳۰۷

۲۱- کلیات بیدل ج ۲ رباعیات، ص ۷۰

۲۲- کلیات بیدل ج ۲ رباعیات، ص ۷۰

۲۳- کلیات بیدل ج ۲ رباعیات، ص ۷۰

۲۴- کلیات بیدل ج ۲ رساله نکات، صفحه ۲۰، نکته ۱۰

۲۵- همان مأخذ، صفحه ۸۷، نکته ۴۰

۲۶- کلیات بیدل ج ۲ صفحه ۵۸، چهار سطر

۲۷- کلیات بیدل ج ۲ صفحه ۱۱۶، رباعیات

۲۸- کلیات بیدل ج ۲ رباعیات، صفحه ۷

۲۹- ر. ک. رساله نکات، صفحه ۲۴۴

۳۰- ر. ک. رساله نکات، صفحه ۸۷، نکته ۸، ج ۲

۳۱- ر. ک. رساله عرفان، ص ۳۱

۳۲- کلیات بیدل ج ۲ رباعیات

۳۳- کلیات بیدل ج ۲ رباعیات

۳۴- ر. ک. رساله عرفان، ص ۳۴

۳۵- کلیات بیدل ج ۲

۳۶- ر. ک. کلیات بیدل ج ۲ - چهار سطر